

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

دعای کمیل که معمول هم شده، البته دعای بسیار خوبی است ولی خوبی آن در این نیست که به آواز بخوانند، خوبی آن در معنای آن است. باید معنای آن را بفهمیم. البته معانی مختلفی در آن هست که این معانی هر کدام حالت و روحیه و در واقع دعای یک گروهی از سالکین است.

مثلاً آن درجه‌ی آخر سلوک، جهنم و آتشی را گفته‌اند که دوری از خدا و از یاد خدا معرفی می‌کند و اینطور آمده که این چنین سالکی به درگاه خدا می‌نالد، از اینکه مبادا او را هم جزء همیشه‌ی آتش قرار بدهند! می‌گوید خدایا اگر من را در این گروه قرار بدهی، فریاد برمی‌آورم، می‌گویم خدایا! فرق من و دیگران چیست؟ کسی که اصلاً تو را نمی‌شناخت و منی که همیشه سرم به سجده ساییده می‌شد، که من با اینها بنشینم؟ البته این نشان‌دهنده‌ی یک سالکی است که در اصل به آخرین درجه رسیده و او در آخرین درجه‌ای که هست درجات پائین برایش جهنم است. یعنی سالکی که به درجه‌ی آخر رسیده، هرگز فکر اینکه خداوند او را در آتش می‌گذارد نیست. یا یکی دیگر از همین سلاک، عرض می‌کند خدایا! من به امید لقاء تو زنده بودم. حالا من در اینجا هستم، در این جهنم. آمدیم، با این آتش و... ساختم، سازگار شدم، دوری تو را چه کار کنم؟ این درجات عالی سلوک است.

درجات پایین‌تر آن که به درد ما می‌خورد، مثلاً آن دعای استغفار است، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعْمَ. نعمت الهی تغییر می‌کند، به نعمت تبدیل می‌شود. چگونه می‌شود نعمت، به نعمت تبدیل بشود؟ یک مثال آن در ورزش است. ورزش بدنی، از قدیم هم رسم و خوب بوده. در زورخانه‌ها مرشدها به اصطلاح اشعاری که می‌خواندند در مدح علی علیه السلام بود، در مدح چیز دیگری نبود. منبری که می‌رفتند، روضه‌ای که می‌خواندند، در مدح علی علیه السلام بود، حالا هم در مدح علی علیه السلام است؟ نه! نعمت تغییر می‌کند. یا خود ورزش و ورزشکارها، نمونه‌ی مردانگی، کمک به غیر و امثال این صفات بودند، که خوانده‌اید، مثلاً فرض کنید مرحوم تختی اینطور بود، ولی امروز مگر ورزشکارها اینطوری هستند؟ من ایران را نمی‌گویم، دنیا را می‌گویم. فرض کنیم ورزش‌های امروزی، فوتبال، نمی‌دانم آن یکی دیگر، اینها را خداوند آفریده، یعنی در دسترس فکر ما گذاشته، که اختراع کنیم.... اینها برای راحتی ماست.

داستان پوریای ولی را می‌دانید، پوریا ورزشکاری در درگاه یکی از شاهان بود، قهرمان شهر بود، قهرمان مملکت بود. یک جوان ورزشکاری در یک شهر دیگری، مدتی ورزش کرد و خیلی به

خودش نازید. به مادرش گفت من می‌روم تا با قهرمان جهان، که همان پوریا باشد، کشتی بگیرم و او را زمین می‌زنم. مادرش هر چه اصرار کرد که نرود، گفت نمی‌شود و راه افتاد. مادرش مخفیانه، به همان شهر رفت و خودش را به پوریا رساند، گفت بچه‌ی من احمقی کرده و چنین حرفی زده و دارد می‌آید با تو کشتی بگیرد. جان او در دست توست. به قول خودش اگر شکست بخورد، خودش را می‌کشد. پوریا در ضمن کشتی، به قولی آن کلک آخر را نزد و ظاهراً زمین خورد. یعنی خودش را زمین زد که یک بنده‌ی خدا و مادرش را نجات بدهد. که می‌گویند در همان لحظه که زمین خورد، درهای ملکوتی به رویش باز شد و از آن لحظه شد پوریای ولی.

ولی حالا ورزشکارها اینطوری هستند؟ مرتب ما در روزنامه می‌بینیم کجا تقلب شد، حتی کجا داور را کتک زدند، چه کار کردند. این تَغْيِرُ النَّعْمِ است. نعمتی که برای ما بود، یعنی ورزش طوری بود که تماشاچی هم چیزی یاد می‌گرفت، ولی تبدیل به نعمت شده. در همه‌ی نعمتهای الهی، اگر به یاد خدا نباشیم، تبدیل به نعمت می‌شوند. زنه‌ار مواظب باشیم. ان شاء الله. (برگرفته از شرح رساله شریفه پندصالح، شب جمعه ۱۳۹۰/۲/۱)



عیسی روح الله ﷺ می‌فرماید که اگر می‌خواهی که خدا در مورد تو قضاوت نکند، در مورد دیگران قضاوت نکن. یعنی ذهنت قضاوت در مورد مردم نکند. بگویی فلان کس، بد است. البته اینجا نمی‌شود گفت قضاوت خوب هم نکن. نه! آن اصل دیگری دارد که می‌گوید اصل عمل مؤمن بر صحت است. اصل فکرش هم بر صحت است. قضاوت نکند. این خیلی مشکل است. برای کار در دادگستری از حضرت صالح علیشاه اجازه گرفته بودم، یعنی از کسی که معتقدیم که همان وظایف عیسی ﷺ حالا به گردن ایشان است. در پنج مورد یادم است از ایشان اجازه گرفتم. یکی بطور کلی قضاوت که مطالبی فرمودند و الحمدلله در دوران قضاوت خطای عمدی نکردم. رعایت این بیطرفی خیلی مشکل است. مدت‌ها وکیل کسی بودم که می‌گفتند نمی‌دانم خیلی خائن است و.... به من گفتند که تعجب است، شما چرا وکالت چنین شخصی را قبول کرده‌اید؟ گفتم من در مورد چنین شخصی که اینطور می‌گویند، اصلاً نمی‌دانم کیست. آنچه من وکالتش می‌کنم، وکالت از احقاق حق است. هر انسانی را که خداوند آفریده، یک مقدار حقوقی دارد. خداوند آفریده، به جامعه هم گفته است که (گفته یعنی نه اینکه کاغذی نوشته فدایت شوم) همین حرف که این هم مثل شما حق حیات دارد، باید در جامعه باشد. حالا چه مصلحتی خدا می‌داند که شمر را می‌آفریند و بعد هم به ما طبق همین قاعده می‌گوید که این باید حق حیات داشته باشد، برای اینکه هیچ انسانی بی‌حق و حیات نیست.

معمولاً الان در دادگاه‌ها وکیل نزدیک متهم است. ولی یک زمانی بود که وکیل همان بالا

نزدیک قاضی می‌نشست. وقتی گفت شما از چه می‌خواهید وکالت کنید؟ گفتم از اینکه این آقا حق دارد بگوید، مدعی من آن شخص است، پهلوی شما نشسته است و من که متهم هستم این پایین نشستم. یا او بیاید پایین بنشیند یا من بروم بالا بنشینم. این حق را دارد، من از این حق می‌خواهم دفاع کنم. حقوق یک انسان خیلی زیاد است و رعایتش بر همه واجب است، این حقوقی که خدا مقرر کرده است.

آنوقت علی علیه السلام هم، وظیفه‌ی قضاوت را شخصاً انجام می‌داد و در جلسات قضاوت و احکام خلفا حاضر می‌شد، یا قبول می‌کرد یا انتقاد می‌کرد. بارها شده بود که حضرت به مجلسی تشریف می‌آوردند و می‌دیدند یک قضاوتی شده است و می‌ایستادند می‌گفتند نه، اجرا نکن، به‌قولی تجدید نظر. به قاضی اعتراض می‌کردند، وکالت این را به گردن می‌گرفتند. مواردی قضاوت هم می‌کردند. نه تنها علی علیه السلام بلکه شاگردان آن حضرت و شاگردان واقعی اسلام، ولو ظاهراً به حضور حضرت نرسیده بودند، اینطور بودند.

منتها قضاوت و وکالت، علاوه بر اینکه این مزیت را دارد، اجر مادی هم دارد، حقوقی فلان قدر و.... ولی اصلش این است که اضافه بر این، یک لذت معنوی‌ای دارد. وقتی احساس می‌کند که یک حقی را زنده کرده و نگذاشته حقی از بین برود و یک مؤمن از این حق استفاده کرده، این لذت، بالاترین اجر آن است. ولی ما نباید مسأله را خیلی سهل بگیریم.

خیلی قضاوت‌ها یا وکالت‌ها را می‌بینیم، بر خلاف این روش است، ولی ما خودمان سعی کنیم منطبق با این روش باشیم. به‌خصوص در چند مورد خیلی مشکل است؛ یکی راجع به کسی که هیچ چیزی ندارد، صغار که کسی را ندارند دنبال کارشان برود و در واقع ایتم و امثال اینها، رعایت کردن اینها خیلی مشکل است. ما به حسب ظاهر، به عقل ناقص بشری فکر می‌کنیم.

ان شاءالله که من از این مهلکه جسته‌ام، در دوران قضاوت و وکالت سعی کردم فرمایشات پیرمان حضرت صالح‌علیشاه را رعایت کنم. اگر هم خطایی شده، از شما و از کسانی که خدای نکرده حقیقتشان را تزیین کرده‌ام التماس دعا دارم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح‌شنبه ۱۳۹۰/۲/۳، جلسه برادران ایمانی)

یک اصطلاحی هست در ادبیات فارسی، می‌گویند سهل و ممتنع، یعنی هم آسان است هم مشکل. قاعدتاً خودبه‌خود یک چیزی نمی‌تواند هم آسان باشد هم مشکل. مگر یک شرایطی بر آن اضافه شود. مثلاً بزرگ کردن یک بچه هم سهل است، هم ممتنع. یک مرد که تقریباً برایش محال است و بلد نیست، زن‌ها هم قاعدتاً بچه‌ی دیگری را آنقدر حوصله ندارند بزرگ کنند بنابراین ممتنع است، ولی اگر همین بچه، بچه‌ی خودش باشد شب می‌خواهد تا نقی زد بیدار می‌شود، نگاه بچه می‌کند دوبرتبه سرش را می‌گذارد می‌خواهد. هم سهل است هم ممتنع. یا اینکه همه چیز به اراده‌ی

خداست ولی معذلک ما باید کارمان را بکنیم و زحمت‌مان را بکشیم این هم از همان سهل و ممتنع است. یعنی بعضی‌ها از این طرف می‌افتند بکوش، بدو بدو، بدو کار کن، بعضی‌ها از آن طرف می‌افتند می‌گویند هر چه خدا خواست، می‌شود و ما کاری نداریم. حفظ هر دوی این حالت سهل و ممتنع است. برای این سهل و ممتنع‌ها خداوند چه تصمیمی گرفته و چه راحتی برای ما پیشنهاد کرده؟ اگر همیشه به یاد خدا باشیم این سهل و ممتنع حل می‌شود. یعنی هر جا برخورد کردیم، خودمان می‌فهمیم که باید چه کار کنیم. ولی اگر به یاد خدا نباشیم اینطور نیست، اگر این کار را بکنیم مثلاً اِه فلان کس ناراحت می‌شود، اِه من خودم پس فردا باید کجا بروم و... هزار ممتنع. ولی اگر به یاد خدا باشد، همان کارها در اراده‌ی خداست و همه‌ی اینها خودش حل می‌شود.

حالا این سهل و ممتنع در مورد یک انسان است ولی در جامعه یک نوع اشکال دارد. مثنوی در یک داستانی مثال زده، می‌گوید کسی یک روز صبح به باغ خودش آمد و دید یکی نشسته انگورهایش را می‌کند، می‌خورد. گفت چرا می‌خوری؟ که هستی؟ گفت من بنده‌ی خدا هستم، این گفت پس چرا انگور مرا می‌خوری؟ گفت من بنده‌ی خدا هستم، این انگور هم مصنوع خداست منم یک بنده. این شلاق را برداشت و شروع به زدن او کرد. این گفت چرا می‌زنی؟ گفت من بنده‌ی خدا، تو بنده‌ی خدا، چرا می‌نالی؟

در مورد جامعه، پیغمبر می‌گفت که لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ما هم می‌گوییم. هیچ نیرویی و هیچ حرکت و تحولی نیست مگر به اراده‌ی خداوند، ولی اگر اینطوری است پس چرا من زحمت بکشم؟ خسته بشوم؟ خداوند که خودش خلق کرده، خودش هم زحمت می‌کشد. البته کسی از روی واقعیت این چنین مطلبی را احساس کند، خدا بیکارش نمی‌گذارد. می‌گوید مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ کسی که بر خداوند تکیه کند همان برای او بس است، خداوند به کارهایش می‌رسد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۰/۲/۷)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب علیشاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلدات صبح) / شرح رساله شریفه نذصلح (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فرمایشات حضرت سجاده‌ساز (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق (تفسیر مصباح الشریعه و منفتح الخیة) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشریه، رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه پانچ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEHI21.COM اقدام فرمایید.